

دورنمای بازار نفت و توسعه اقتصادی کشورهای صادرکننده پس از جنگ خلیج فارس

نویسنده: Dr. Nicolas Sarkis

ترجمه: مهندس مهدی مهرورز

این مقاله توسط «دکتر نیکلاس سرکیس» رئیس مرکز تحقیقاتی نفت و گاز عرب در «کنفرانس نفت و گاز در دهه ۱۹۹۰ - دورنمای همکاری‌ها» که از تاریخ ۲۷ الی ۲۹ مه ۱۹۹۱ (۶ الی ۸ خردادماه ۱۳۷۰) با همکاری شرکت ملی نفت و وزارت امور خارجه ایران در اصفهان برگزار شد، ارائه گردید.

فارس به پیروزی رسیدند و جنگ و بحران متعاقب آن در عرضه جهانی نفت نه وقفه ای ایجاد نمود و نه موجب افزایش پایداری در قیمت‌ها شد. به این احساس عمومی که قبل از اشغال کویت نیز وجود داشت قوت بخشید، مبنی بر این که جهان می‌تواند قیمت‌های پائین انرژی را برای مدت‌های مدید تحمل کند. با آنکه بیش‌بینی‌های کوتاه مدت فعلی وضعیت متعادلی را تایید می‌کند، معهدا دورنمای سال‌های ۲۰۰۰ - ۱۹۹۵ مبهم به نظر می‌رسد.

نکات اساسی که در این مورد باید در نظر گرفته شوند عبارتند از:
اول: افزایش قابل توجه در سرمایه‌گذاری مورد لزوم برای نگهداری و توسعه ظرفیت تولید مورد نیاز جهان در پایان این دهه.
دوم: کمبود سرمایه‌ای که برای تأمین آن لازم است.

قبل از این بحران چنین تخمین زده می‌شد که کشورهای عضو اوپک برای سرمایه‌گذاری بین سال‌های ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۵ به ۵۸ میلیارد دلار احتیاج دارند تا ظرفیت تولید خود را به حد کافی و برابر با افزایش تقاضا توسعه دهند. اکنون پس از صدماتی که به تأسیسات نفتی عراق و کویت وارد آمده، سرمایه‌گذاری لازم به میزان قابل توجهی باید افزایش یابد و بیش‌بینی می‌شود برای کشورهای عضو اوپک مبلغی در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار لازم باشد.

چنانچه در مصرف جهانی افزایش کمی حاصل شود و با فرض آن که قیمت‌ها در سطح حدود ۲۰ الی ۲۱ دلار در هر بشکه باقی بماند، تقاضا برای نفت و مایعات گازی (NGL) اوپک از سطح ۲۴/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ به ۲۷/۶۶ میلیون در سال ۱۹۹۵ خواهد رسید و سپس در سال ۲۰۰۰ به سطح ۳۱/۴۸ میلیون بشکه افزایش خواهد یافت. اگر درصد استفاده از ظرفیت تولید را ۸۵ درصد ظرفیت نصب شده فرض کنیم، جمع ظرفیت تولید اوپک باید از حدود ۲۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ به بیش از ۳۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ برسد. در ضمن انتظار می‌رود که تولید کشورهای غیر عضو اوپک از ۲۷/۲۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ به ۲۶/۱۹ میلیون بشکه در روز در پایان این دهه تنزل کند که بخش عمده این کاهش در تولید و صادرات نفت اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود.

حال سنوالی که مطرح است این است که چگونه و از کجا سرمایه عظیم مورد نیاز برای بازسازی آنچه در بحران خلیج فارس از بین رفت و همچنین سرمایه‌گذاری‌های دیگر مورد لزوم در بخش نفت و گاز در خاورمیانه و در سایر نقاط جهان باید فراهم شود. جواب را می‌توان در دوره پس از جنگ خلیج فارس پیدا کرد. حتی قبل از اشغال کویت توسط عراق در دوم اوت گذشته، صنعت نفت با مساله جدی مالی روبرو بود که شامل مساله تأمین ۵۸ میلیارد دلار هزینه لازم برای توسعه ظرفیت تولید اوپک نیز می‌شد. پس از آنچه در خلیج فارس روی داد و یا اکنون در شرف وقوع است، مساله ابعاد نگران‌کننده‌ای به خود گرفته است. در درجه اول، در بخش نفت با وجود کوششی که در جهت افزایش ظرفیت تولید بخصوص توسط عربستان سعودی به عمل آمده است،

در وهله اول به نظر می‌رسد که بحران خلیج فارس اثرات محدودتری از آنچه انتظار می‌رفت بر دورنمای کوتاه مدت بازار بین‌المللی نفت داشته است. با وجود توقف کامل صادرات و عضو اصلی اوپک یعنی عراق و کویت از دوم اوت ۱۹۹۰ (۱۱ مردادماه ۱۳۶۹) که به دنبال اشغال کویت توسط عراق روی داد، عرضه جهانی نفت تکافوی تقاضا را نمود و بلافاصله حتی عرضه اضافه بر احتیاجات وارداتی کشورهای مصرف‌کننده در بازار مشاهده شد. از نظر ذخیره سازی مواد نفتی، دولت‌ها و شرکتهای عضو سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD) مقدار ۴۶۱/۳ میلیون تن در پایان ماه مارس ۱۹۹۱ ذخیره داشتند که این بالاترین رقم از سال ۱۹۸۱ بوده است. علاوه بر این قیمت‌های نفت تنها به طور موقت در بازارهای جهانی افزایش داشت و متوسط قیمت‌های سبد نفت خام اوپک از ۱۵/۶۸ دلار برای هر بشکه در ژوئیه ۱۹۹۰ ابتدا به ۳۴/۵۸ دلار در اکتبر افزایش یافت و نهایتاً به سطح ۱۷/۳۹ دلار برای هر بشکه در آوریل ۱۹۹۱ سقوط کرد.

بیش‌بینی‌های فعلی برای روند عرضه و تقاضا و قیمت‌ها در کوتاه مدت مثلاً سال ۱۹۹۱-۹۲ شباهت عجیبی به برآوردهای قبل از بحران خلیج فارس داشته است. عرضه بالقوه مازاد بر تقاضا نشان می‌دهد که اوپک باید تولید خود را برای جلوگیری از تضعیف بازار محدود نموده بنحوی که قیمت متوسط سبد نفت خام اوپک حداکثر در سطح ۲۰ دلار برای هر بشکه تثبیت شود. آیا این امر در واقع نشان نمی‌دهد که صرف نظر از افزایش کوتاه مدت قیمت‌ها طی دوره اوت - اکتبر ۱۹۹۰، بحران خلیج فارس و جنگ منتج از آن دورنمای نفت و بازار آنرا تغییر اساسی نداده است؟

چنانچه شخص تنها به یک سری آمار عرضه، تقاضا و قیمت‌ها اکتفا کند، شاید راغب باشد که به این سوال پاسخ مثبت دهد. ولی بررسی دقیق تر نتایج اقتصادی، سیاسی بلافاصله پس از خاتمه بحران و درازمدت نشان خواهد داد که یک تعادل جدید قدرت نضج یافته و مسائل مهمی بروز نموده که مهمترین آنها وخامت کامل وضعیت اقتصادی کشورهای صادرکننده نفت جهان سوم و سوق کامل این کشورها بسوی وضعیتی مشابه عراق و کویت است.

احتیاجات مالی و وضعیت نامشخص کشورهای صادرکننده نفت طی دوره ۲۰۰۰ - ۱۹۹۵

این واقعیت که ایالات متحده آمریکا و متحدین این کشور در جنگ خلیج

مساله ديگر تنها افزايش ظرفيت نيست بلکه فراهم کردن سرمايه لازم برای تعميرات و بازسازي تأسيسات متعدد نفتي آسیب ديده از جنگ و يا انهايي است که به کلي در عراق و کويت از بين رفته اند. بنا بر اين فعلا مشکل اساسي تأمين سرمايه مورد لزوم است.

البته هنوز زود است که ميزان دقيق بودجه مورد احتياج تخمين زده شود، ولي بدون ترديد به چندين ميليارد دلار خواهد رسيد تا علاوه بر مصرف در امر بازسازي بنيادي بخش هاي غير نفتي، برای قسمت هاي مربوط به صنعت نفت نيز به ميزان ده ها ميليارد دلار هزينه در نظر گرفته شود و مسلماً کشورهای منطقه به تنهايي قادر به تأمين چنين مبالغ گزافي نخواهند بود. اقتصاد عراق و کويت در هم ريخته است و ساير کشورهای عربي نيز از نظر مالي تقريباً به طور کامل دوشيده شده اند و يا بيش از حد مقروض هستند، حتی عربستان سعودي پس از تأمين ۵۰ ميليارد دلار هزينه جنگ عليه عراق، اکنون در وضعيت بحراني قرار دارد. از طرفي تهيه سرمايه لازم از منابع خارجي چندان ساده نيست، چون اولاً جهان با کمبود سرمايه روبرو است و ثانياً در خاورميانه جو نامساعد سياسي تا مدت هاي مديد باقی خواهد ماند.

در هرحال تقاضا برای سرمايه گذاري بقدری بالا و تعداد وام دهندگان آنقدر کم است که نتيجه آن احتمالاً خطر فشار بر روی نرخ هاي بهره و کاهش در ظرفيت وام گيري و افزايش هزينه پروژه هاي بازسازي خواهد بود. عدم ثبات و بي تکلفي در امر سرمايه گذاريهاي جهاني در انرژی و رسيدن احتمالي به تعادل بين عرضه و تقاضاي نفت در پايان دهه، احساس آرامش فعلي را غير واقعي جلوه گر می سازد.

امنيت عرضه و قيمت هاي پائين انرژی، دو هدف متضاد برای کشورهای صنعتي

غير مشخص بودن زمينه سرمايه گذاري در توسعه عمليات اکتشاف و ايجاد تعادل در امر عرضه و تقاضا پس از سال هاي ۱۹۹۵-۱۹۹۴ سنواالات متعددی را مطرح کرده است و آينده را در ارتباط با دو امر زير تيره می سازد:

۱- اولين نگرانی در مورد سياست انرژی ايالات متحده آمریکا است که اثر قابل توجهي بر وضعيت جهاني انرژی داشته و فضای سياست بين المللي را پس از بحران خليج فارس تحت تأثير قرار داده است و بر بازار جهاني نفت نيز بی اثر نبوده است.

در سال ۱۹۸۹ برای نخستين بار پس از سال ۱۹۷۷ واردات ناخالص نفت در ايالات متحده بر توليدات داخلی فزوني گرفت. واردات خالص اين کشور، (واردات ناخالص منهای صادرات) به ۳ ميليون بشکه در روز بين سال هاي ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ افزايش يافت که معادل ۴۲ درصد مصرف ملی بوده است بعلاوه بيش بيني ميشود تا پايان دهه ۱۹۹۰، خالص واردات نفتي آمریکا به ۵۵ تا ۶۰ درصد مصرف داخلی برسد. واردات ايالات متحده آمریکا از کشورهای حوزه خليج فارس طی سال هاي اخير به شدت افزايش يافته و از ۳۰۴ هزار بشکه در روز در سال ۱۹۸۵ به ۱/۸۷ ميليون بشکه در روز در سال ۱۹۸۹ رسيده است که اين رقم معادل ۲۶ درصد کل واردات اين کشور بوده است.

تمامي بيش بيني ها نشان می دهد که چنانچه در اين مدت تدابير لازم برای توسعه توليد داخلی اتخاذ نشود، اين روند در سال هاي آينده ادامه يافته و نفت حوزه خليج فارس تا سال ۲۰۰۰ حدود ۴۰ درصد واردات ايالات متحده را تأمين خواهد کرد. متوسط توليد نفت ايالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۰، ۷/۲ ميليون بشکه در روز بود که معادل ۴۲/۵ درصد مصرف ۱۶/۹۶ ميليون بشکه ای اين کشور در روز است.

با روند رو به افزايش وابستگي به نفت حوزه خليج فارس، مقامات مسئول آمريکايي به وضوح قصد دارند تا بر منابع نفتي منطقه کنترل مستقيم داشته و از هرگونه افزايش قيمت خارج از کنترل خویش جلوگیری کنند. ناراحت کننده ترين جنبه تسلط ايالات متحده بر بازار جهاني نفت طی سالهاي آتی اين است که دولت (بوش) تاکنون سياستي در جهت کاهش وابستگي به نفت وارداتي طراحی نکرده است. در استراتژي جديد انرژی که در تاريخ ۲۰ فوريه

۱۹۹۱ (اول اسفند ماه ۱۳۶۹) توسط رياست جمهور، جرج بوش، بر ملا گرديد، تدابيری با هدف احياء سياست افزايش توليد داخلی بمنظور مهار افزايش حجم نفت وارداتي اتخاذ شده، ولي همه متفق القولند که اين تدابير به تنهايي برای کاهش وابستگي آمریکا به نفت وارداتي کافی نيستند. بر اساس استراتژي جديد انرژی آمریکا انتظار می رود در قالب تمامی سناريوهای احتمالي اتکاء آمریکا و جهان به نفت خاورميانه افزايش يابد.

همه مقامات مسئول آمريکايي مطمئناً نگران نقش خاورميانه در عرصه جهاني نفت هستند ولي هيچکدام هنوز به اين امر اعتراف نکرده اند و به نظر هم نمی رسد در اين مورد که چگونه اتکاء خود را به نفت منطقه کاهش خواهند داد، صحبتي بکنند. به عبارت ديگر آیا اصولاً می توان مناطق توليد کننده ديگري را توسعه داد در حالی که قيمت هاي نفت در سطح ۲۵ دلار در هر بشکه تا مدتي تثبيت نشود؟

ايالات متحده آمریکا دارای منابع سرشار انرژی است که می تواند روزی برای جبران کاهش عرضه انرژی ارزان خاورميانه در نظر گرفته شود. تا ابتدای سال ۱۹۹۱ ميزان ذخائر ثابت شده نفت اين کشور در حدود ۲۵/۹ ميليارد بشکه بر آورد شده است و باقيمانده ذخائر قابل کشف بيش از ۳۴۰ ميليارد بشکه تخمين زده می شود. اين شرايط را نه تنها زاین، بلکه اکثر کشورهای اروپايي ياد در حال توسعه در اختيار ندارند در حالی که خیلی بيش از آمریکا به نفت وارداتي متکی هستند. برای جميع اين کشورها - اگر قدم هاي تدریجي در جهت افزايش تعدد منابع عرضه خود برندارند و يا مناطق جديدي را برای توليد نفت توسعه ندهاده و منابع انرژی جانشين را در خاورميانه و ساير نقاط جهان پيدا نکنند - جابجانی انرژی ارزان قيمت با انرژی گران، سريع تر و دردناکتر است. ظاهراً دولت بوش ترجيح می دهد که به استخراج ذخائر ارزان قيمت نفت خاورميانه ادامه دهد، تا به فکر تثبيت قيمت هاي نفت در جهت توسعه ذخائر عظيم نفت و گاز و ساير منابع انرژی کشور خویش باشد.

در اين راستا، سياست نفتي رئيس جمهور بر برنامه هاي انرژی که توسط دولت هاي نيکسون و کارتر به کار گرفته می شد و در آن ها به کاهش اتکاي آمریکا به نفت وارداتي از طريق افزايش قيمت و توليد داخلی تاکيد می شد، تفاوت دارد. اين سياست با منافع کشورهای توليد کننده نفت، اعم از عضوا يا غير عضو اوپک هم مغايرت دارد، زیرا اين کشورها برای سرمايه گذاري در جهت توسعه اقتصادی خود به افزايش در آمد نفتي محتاج هستند و علاوه بر آن، سياست اخير با همکاري مستقيم بين آمریکا و کشورهای توليد کننده نفت که در طی سال هاي اخير متداول شده نيز در تضاد است.

۲- هم برای ايالات متحده آمریکا و هم برای ساير کشورهای صنعتي، آينده به علت تضاد بين دو هدف اصلي که از آغاز بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ توسط اين کشورها تعقيب شده، يعني امنيت عرضه انرژی و قيمت هاي پايين آن و تغيير در اولويت هريك از اين دو عامل، روشن به نظر نمی رسد.

امنيت عرضه و ابعاد متفاوت آن شامل اين موضوع است که وارد کنندگان دو هدف اصلي را تعقيب می کنند، يکی تعدد جغرافيايي منابع عرضه نفت، و ديگري تعدد انواع منابع انرژی. در هر دو حالت قيمت هاي نفت باید به حد کافی بالا باشد تا تشويق لازم را در توسعه منابع انرژی جانشين و بيش از آن توسعه توليد نفت در مناطق مختلف دنيا، فراهم کند.

تلاشهاي بعمل آمده توسط کشورهای مصرف کننده به ويژه آنها که از سال ۱۹۷۳ آغاز به صرفه جويی در مصرف انرژی کرده و برداشت از ذخائر نفتي خود را بالا برده و منابع تأمين نفت خود را گسترش داده اند. بر توسعه ميدان هاي نفتي در دريای شمال، آلاسکا، آفريقا و ساير مناطق استوار است تا اثرات بحران ۱۹۷۹-۸۰ و ۱۹۹۰-۹۱ را تا ميزان زيادی خنثی کنند.

سهم نفت خليج فارس در صادرات نفت جهان از رقم ۵۸/۵ درصد در سال ۱۹۷۳ به حدود ۵۴/۸ درصد در سال ۱۹۸۰ رسيد و در سال ۱۹۸۵ به رقم نازل ۲۸/۷ درصد بالغ شد که اين امر در نتيجه افزايش قيمت نفت طی سال هاي ۱۹۷۳-۷۴ و ۱۹۷۹-۸۰ و همچنين توسعه و توليد در ساير مناطق جهان رخ داد. روند نزولي مورد اشاره پس از سقوط قيمت هاي نفت در سال ۱۹۸۶

برعکس شد و مجدداً سهم نفت حوزه خلیج فارس در صادرات نفت جهان در سال ۱۹۸۹ به رقم ۴۴/۲ درصد رسید یعنی زمانی که این منطقه از ۳۰/۳ میلیون بشکه نفت خام صادراتی جهان، مقدار ۱۳/۴ میلیون بشکه نفت در روز را به خود اختصاص داد. بیش بینی های انجام شده قبل از بحران اخیر خلیج فارس به روشنی نشان می داد که سهم نفت خلیج فارس طی دهه ۱۹۹۰ افزایش خواهد داشت و به ۶۵ درصد و حتی بیشتر در سال ۲۰۰۰ خواهد رسید که بیش از سهم آن در سال ۱۹۷۳ خواهد بود.

سوال این است که آیا آمریکا اجازه خواهد داد که سهم نفت وارداتی به آن کشور به این حد برسد؟ در آن صورت آیا آسیب پذیری آن کشور شدیدتر نمی شود؟ و آیا روزی خواهد رسید که افزایش گریز ناپذیر قیمت نفت مورد لزوم خود را برای توسعه منابع داخلی انرژی، مشابه آنچه در دوران حکومت نیکسون و کارتر اتفاق افتاد، بپذیرد؟

بطور کلی آیا کشورهای صنعتی تا قبل از آنکه به ضرورت افزایش قیمت های نفت به سطحی بالاتر از ۲۱ یا ۲۲ دلار برای هر بشکه تن در دهند منتظر خواهند ماند، که در این شرایط خطر توسعه ناکافی ظرفیتهای تولید نفت قریب الوقوع تر خواهد بود.

همکاری بین کشورهای تولید کننده و مصرف کننده و شرکت های نفتی: يك شعار يا يك واقعيت؟

بدیهی است که بازیگران اصلی در صحنه نفت به طور کلی منافع مشابهی دارند و همگی علاقمند به تثبیت بازار نفت هستند. به عبارت دیگر آنان مایلند قیمت های نفت را محافظت کرده و از نوسانات بیش از حد آن جلوگیری کنند.

برای کشورهای تولید کننده و وارد کننده لزوم همکاری واضح است. کسادی اقتصادی حاصل از قیمت های نازل انرژی در کشورهای تولید کننده، بازار صادراتی کشورهای صنعتی را نیز به میزان قابل توجهی به رکود می کشاند و به همین ترتیب کسادی اقتصادی در جهان توسعه یافته باعث کاهش امکانات صادراتی کشورهای صادر کننده نفت شده و خود موجب عدم توسعه اقتصادی در این کشورها می شود.

علی رغم همه این حقایق مشهود و برخلاف اظهارات هر دو سوی تولید کننده و مصرف کننده مبنی بر لزوم تثبیت بازار و میل به وجود همکاری و تفاهم بین آنان، از سال ۱۹۷۳ تاکنون پیشرفت چندانی در جهت تحقق این اهداف به دست نیامده است.

سوی روابط دوجانبه که در خلال این مدت بین برخی از تولید کنندگان و وارد کنندگان وجود داشته است، و علی رغم همکاری بین برخی از تولید کنندگان و شرکت های غرب، هنوز تفاهم لازم بین جمیع کشورها در جهت یافتن زمینه های مشترک همکاری در جهت کسب منافع ملی، حاصل نشده است.

اکنون به دنبال بحران خلیج فارس و صحبت های زیادی که درباره نظم نوین جهانی می شود که شامل نظام جدید نفتی نیز خواهد شد، امکان تحقق عملی ایده هماهنگی و توافق بین کشورهای تولید کننده و مصرف کننده بعید به نظر می رسد.

به دنبال سفر آقای «رولاند دوما» وزیر امور خارجه فرانسه به کاراکاس، در مارس گذشته، از قول ایشان آمده که ایده آقای «برز» رئیس جمهور ونزوئلا و پیشنهاد فرانسه با هدف ایجاد نظم در بازار نفت خام هماهنگی دارد. آقای «دوما» به وضوح از مواضع متفاوتی که توسط واشنگتن اتخاذ شده یاد کرده و گفت: «راهی را که ما در پیش گرفته ایم، مانند ایالات متحده آمریکا که می خواهد قبل از هر چیز عرضه نفت مورد نیاز خود را تأمین کند، نیست. هدف ما جلوگیری از نوسانات شدید قیمت ها است که هم برای کشورهای مصرف کننده و هم تولید کننده زیان آور است. چون کاهش قیمت ها، توسعه این کشورها را به خطر می اندازد.»

آقای «جان ایستون» معاون وزیر انرژی آمریکا در ۲۱ مارس با اشاره به طرح فرانسه-ونزوئلا اظهار داشت: «از نظر من بهترین سیاست بهبود روابط دوجانبه با کشورهای تولید کننده می باشد.»

■ بررسی دقیق نتایج اقتصادی-سیاسی جنگ خلیج فارس نشان می دهد که يك تعادل جدید قدرت، نضج یافته و مسائل مهمی بروز نموده که مهمترین آنها وخامت کامل وضعیت اقتصادی کشورهای صادر کننده نفت جهان سوم است.

■ در پی بحران خلیج فارس و بحث نظم نوین جهانی که شامل نظام جدید نفتی نیز خواهد شد، امکان تحقق عملی ایده هماهنگی و توافق بین کشورهای تولید کننده و مصرف کننده نفت بعید به نظر می رسد.

■ بی نظمی و آشوبی که روزانه قیمت های تك محموله نفت و سهمیه اوپک را تحت شعاع قرار داده، موجب شده است که اصل مسئله نقش نفت و درآمد حاصل از آن در فرآیند توسعه کشورهای تولید کننده، نادیده گرفته شود.

در اطلاعیه ای که در تاریخ سوم مه ۱۹۹۱ توسط کاخ سفید منتشر شد، تاکید شده که دولت بوش با هرگونه گفتگو بین کشورهای تولید کننده و صادر کننده نفت مخالف است، ولی با مذاکرات دوجانبه (به صورت جداگانه با هر کشور) موافق است. در اطلاعیه اضافه شده است که سطح تولید و قیمت های نفت باید توسط نیروهای بازار تعیین شود.

این يك واقعیت ساده است که هر کشور اگر اصل مذاکرات چندجانبه و یا برگزاری کنفرانس بین کشورهای تولید کننده و مصرف کننده را رد کند، تعجب آور و حتی نفرت انگیز است. بخصوص وقتی این عکس العمل از سوی شخص رئیس جمهور آمریکا باشد، یعنی کشوری که مدعی ایجاد نظم نوین جهانی است. باید پرسید که چگونه ایجاد چنین نظمی بدون گفتگو بین کشورهای ذینفع در مورد بازار نفت، امکان پذیر خواهد بود؟

اصولاً به چه دلیل دولت «بوش» تقریباً در همه زمینه ها و مسائل موجود بین المللی حاضر به همکاری و ایجاد تفاهم است، ولی نفت را مشمول همکاری خود نمی کند؟ آیا به خاطر این نیست که واشنگتن می خواهد نظامی را که خودش می خواهد، به بازار نفت دیکته کند؟ به همین منظور هم بحث ها را تنها در يك جمع کوچک از «دوستان» خود محدود کرده و اهداف خود را در زمینه توسعه و تولید نفت و نوسان قیمت ها فقط با آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

عجیب نیست که کاخ سفید برای توجیه رفتار خود می گوید که سطح تولید و قیمت ها را (نیروهای بازار) باید تعیین کند. به عنوان يك تگزاسی خوب و مردی کارآزموده آقای «بوش» نباید بی اطلاع باشند که چنانچه بازار نفت را آزاد بگذارند تا خود سطح قیمت و تولید را تعیین کند، هرج و مرجی کامل بر آن حکمفرما خواهد شد و قیمت ها یا شدیداً سقوط می کنند و یا به سرعت افزایش خواهند یافت.

در ضمن ایشان باید بدانند که مکانیزم بازار در حقیقت توسط شرکت ها و دولت های مربوطه با در نظر گرفتن زمینه های مساعد در تعیین مالیات، ذخیره سازی، میزان تولید و قیمت های فروش و غیره معین می شود. و بالاخره آقای «بوش» باید بخاطر داشته باشد که وقتی سه کشور حوزه خلیج فارس جنگ قیمت ها را در سال ۱۹۸۶ آغاز کردند و نیروهای بازار را به اصطلاح آزاد گذاشتند، در يك مقطع زمانی قیمت نفت به سطح ۸ دلار در هر بشکه سقوط کرد و این خود آقای «بوش» بود که به عنوان معاون رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در اوت ۱۹۸۶ به عربستان سفر کرد و از دولت آن کشور خواست تا به بازی خطرناک خود خاتمه داده و روش سهمیه بندی تولید و قیمت های رسمی را دوباره برقرار کند.

بنابراین مخالفت با انواع مذاکرات دسته جمعی و ترجیح دادن گفتگوهای

دوجانبه به بهانه آزاد گذاشتن مکانیزم بازار، در عمل برای خود فقط يك ریاکاری است و در حقیقت نقابی فریبنده است که بر چهره آمریکا به منظور سلطه بر بازار معاملات نفت جهان زده شده است.

رد افزایش قیمت نفت به بیش از ۱۸ الی ۲۰ دلار در هر بشکه، توسط آمریکا، آن هم وقتی که آقای «نیکلاس برادی» وزیر خزانه داری آمریکا در ۲۹ آوریل گذشته با صدای بلند اعلام می کند که قصد دارد برای کمک اقتصادی به کشورهای حوزه خاورمیانه، صندوق بازسازی اقتصادی درست کند تا برای جبران کاهش درآمد نفتی آنها به کار رود، به همان اندازه مزورانه جلوه می کند.

این دیدگاه با منافع سایر کشورهای صنعتی که سایل به ایجاد تعدد در منابع عرضه نفت خود هستند، تا انکاء خویش به نفت خلیج فارس را کاهش دهند، نیز مغایرت دارد. در حقیقت این نظر با احتیاج فوری آنان برای جمع آوری سرمایه لازم در جهت توسعه ظرفیت جهانی تولید نفت در تضاد است.

در اینجا عقیده آمریکا به وضوح برعکس منافع کشورهای صادر کننده نفت است که تقریباً همه آنها وقتی قادر به پرداخت دیون خود می شوند که مشکلات مالی خویش را از طریق افزایش قیمت های منابع هیدروکربور برطرف سازند.

نیازهای کشورهای تولید کننده نفت

برای توسعه اقتصادی

(لزوم سهمی عادلانه تر در درآمد نفت)

در صحنه بین المللی نفت، همواره چشم ها به عرضه و تقاضا، قیمت ها و ذخیره های نفتی دوخته شده است. اما يك مساله هم هست که برای کشورهای تولید کننده ارزش حیاتی دارد و معمولاً نادیده گرفته می شود و آن هم نقش نفت و درآمد حاصل از آن در توسعه اقتصادی و اجتماعی این کشورهاست. این موضوع به دنبال جنگ قیمت ها و سقوط بازار نفت در سال ۱۹۸۶ ابعاد فاجعه آمیزی به خود گرفت و در بحران اخیر خلیج فارس بیشتر مشهود شد. از سال ۱۹۸۶ کاهش شدید درآمدهای نفتی تقریباً تمام کشورهای صادر کننده نفت را به سوی وضعیت مالی و اقتصادی بحرانی سوق داد و در برخی از این کشورها منجر به بروز مسائل حاد اقتصادی - اجتماعی شد. این مشکلات در کشورهای پرجمعیت صادر کننده که بیشترین نیاز مالی را داشتند، بیشتر

نمایان شد و در طی چند سال موجب بروز اغتشاش هایی گردید که در بعضی از آنها چون نیجریه، مصر، الجزایر و ونزوئلا به کشته شدن عده ای از مردم انجامید.

در حقیقت با وجود افزایش میزان ۳۶/۴ درصد در تولید نفت بین سالهای ۱۹۸۵-۱۹۸۹، ارزش نفت صادراتی ۱۳ کشور عضو اوپک ۸/۳۵ درصد کاهش داشت و از ۱۲۷/۱۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵، (یکسال قبل از جنگ قیمت ها در سال ۱۹۸۶) به ۱۱۶/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۹ رسید. بیشترین کاهش درآمد در سال ۱۹۸۶ به وقوع پیوست و ارزش نفت صادراتی کشورهای عضو اوپک ۶۴/۴ درصد سقوط کرد و این در حالی بود که میزان صادرات در همین سال ۱۹/۵ درصد نسبت به سال قبل از آن افزایش یافته بود.

در سال ۱۹۹۰ مجدداً ارزش صادرات نفت اوپک بالا رفت و به سطح صادرات سال ۱۹۸۵ رسید یعنی حدود ۱۵۸ میلیارد دلار که به میزان ۲۶/۳ درصد افزایش نشان می داد. اما سطح تولید نفت نیز ۴۹/۱ درصد فزونی گرفت. قیمت متوسط فروش نفت اوپک از ۲۷/۲۰ دلار در هر بشکه در سال ۱۹۸۵ به ۱۶/۵۲ دلار در سال ۱۹۸۶ رسید و در سال ۱۹۸۷ به سطح ۱۷/۷۵ ارتقا یافت و مجدداً در سال ۱۹۸۸ به ۱۴/۲۵ دلار نزول کرد و دوباره در سال ۱۹۸۹ قیمت ها بالا رفت و به ۱۷/۳۰ دلار و در ۱۹۹۰ به سطح ۲۲/۲۵ دلار رسید که مجدداً در آوریل ۱۹۹۱ به سطح ۱۷/۳۹ دلار تنزل کرد. بنابراین چنانچه سال ۱۹۸۵ را سال مینا بنامیم، با فرض روی ندادن جنگ قیمت ها، اگر قیمت متوسط اوپک در سال ۱۹۸۵ در همان حد ۲۷/۲۰ دلار برای هر بشکه باقی می ماند، درآمد کشورهای عضو اوپک در طی ۴ سال یعنی از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ حدود ۲۵۶/۴ میلیارد دلار بیشتر از آنچه فعلاً هست، می شد.

مبلغ مزبور تفاوت بین ارزش واقعی صادرات نفت اوپک طی چهار سال مورد اشاره (ستون ب جدول يك) را با ارزش فرضی صادرات بر مبنای قیمت های سال ۱۹۸۵ (ستون پ)، نشان می دهد. ستون (الف - ب) کاهش درآمد نفت برای هر کشور در هر سال را نشان می دهد که این ارقام با توجه به تفاوت قیمت در نوع نفت خام و فرآورده های صادراتی توسط هر کشور محاسبه شده است.

از جدول مزبور مشهود است که طی ۴ سال (۱۹۸۵-۸۹) جمع کاهش درآمد عربستان بالغ بر ۵۸/۴ میلیارد دلار، امارات عربی متحده ۳۰/۲ میلیارد، عراق ۲۸/۲ میلیارد، کویت ۲۷/۷ میلیارد و برای ایران، الجزایر، لیبی و ونزوئلا هر کدام حدود ۱۸ میلیارد دلار بوده است.

جدول ۱ - درآمد نفت و کسری کشورهای عضو اوپک ۱۹۹۰ - ۱۹۸۵ (میلیارد دلار)

کشور	درآمد سال ۱۹۸۵		۱۹۸۶		۱۹۸۷		۱۹۸۸		۱۹۸۹		۱۹۹۰		کسری ۸۹ - ۱۹۸۶
	الف	ب	الف	ب	الف	ب	الف	ب	الف	ب	الف	ب	
الجزایر	۹/۲	۹/۹	۴/۸	۵/۱	۱۰/۱	۶/۱	۱۰/۳	۵/۰	۹/۷	۲/۷	۱۷/۱	۲/۷	
اکوادور	۱/۹	۱/۸	۱/۰	-/۸	۱/۸	-/۷	۱/۰	-/۹	۲/۰	۱/۱	۳/۷	۰/۹	
گابن	۱/۶	۱/۵	۰/۷	-/۸	۱/۳	-/۹	۱/۳	-/۸	۱/۹	۱/۲	۲/۳	-/۷	
اندونزی	۹/۱	۱۰/۲	۴/۷	۵/۵	۹/۰	۶/۲	۸/۶	۲/۸	۳/۴	۵/۷	۱۴/۵	۳/۶	
ایران	۱۳/۱	۱۲/۱	۷/۲	۴/۹	۱۴/۳	۱۰/۵	۱۳/۹	۳/۸	۸/۲	۱۲/۵	۱۸/۵	۲/۱	
عراق	۱۰/۷	۱۳/۷	۶/۹	۶/۸	۱۱/۴	۱۶/۹	۵/۵	۱۱/۴	۱۰/۹	۱۴/۵	۲۸/۲	۶/۰	
کویت	۹/۸	۱۵/۶	۶/۴	۹/۲	۷/۵	۱۲/۵	۵/۰	۶/۳	۷/۲	۱۷/۲	۳۷/۷	۶/۳	
لیبی	۱۱/۰	۱۱/۹	۵/۸	۶/۱	۸/۹	۶/۰	۲/۹	۹/۹	۴/۷	۱۰/۷	۱۷/۰	۳/۴	
نیجریه	۱۲/۴	۱۱/۲	۵/۰	۹/۲	۷/۰	۲/۲	۹/۹	۶/۱	۳/۸	۱۳/۲	۱۵/۶	۴/۵	
قطر	۳/۱	۳/۲	۱/۷	۱/۷	۱/۸	۲/۸	۱/۰	۳/۴	۱/۷	۲/۲	۶/۴	۲/۲	
عربستان	۲۲/۲	۳۶/۷	۱۹/۷	۱۹/۷	۳۷/۲	۳۷/۲	۳۷/۲	۳۷/۲	۱۷/۲	۳۷/۵	۵۸/۴	۱۳/۵	
امارات	۱۱/۸	۱۳/۷	۷/۴	۱۵/۱	۸/۷	۶/۴	۱۶/۲	۷/۴	۸/۸	۲۰/۱	۳۰/۲	۸/۶	
ونزوئلا	۱۰/۳	۱۱/۹	۶/۷	۵/۲	۱۲/۹	۷/۰	۱۲/۶	۸/۲	۱۱/۲	۱۱/۲	۱۶/۷	۱/۲	
جمع	۱۲۷/۲	۱۵۳/۶	۷۷/۳	۷۶/۳	۱۴۲/۰	۹۳/۰	۱۶۰/۳	۸۶/۴	۱۳۴/۱	۱۱۶/۶	۲۵۶/۵	۵۷/۵	

ملاحظات:

۱ - ستون الف - درآمد بالقوه چنانچه قیمت ها در سطح ۱۹۸۵ باقی می ماند. برای سال ۱۹۸۵ درآمدهای واقعی نشان داده شده است.

۲ - ستون ب - درآمدهای واقعی

۳ - الف - ب: کسری

۴ - درآمدهای واقعی و بالقوه در این جدول از صادرات نفت خام و فرآورده های نفتی و همچنین در بعضی از موارد از صادرات منابع گازی حاصل شده است.

منبع: برای سال ۱۹۸۵ ستون ب، از بولتن های آماری اوپک ۸۹-۱۹۸۵ استفاده شده و برای بقیه از برآورد نشریه نفت و گاز عرب و منابع دیگر استفاده شده است. علت عدم تطابق در جمع ارقام اشباه دراصل گزارش و با گرد نمودن ارقام بوده است.

در حقیقت ابعاد کسری نه تنها نمایانگر کاهش قیمت ها، بلکه شامل حجم صادرات و افزایش تولید در طی زمان مورد اشاره نیز می باشد. بنابراین فقط کشورهای نظیر الجزایر و اندونزی، سطح تولید خود را در همان حد سال ۱۹۸۵ بدون تغییر نگه داشتند، کشورهای دیگر سطح تولید را بالا بردند. مثلاً بین سالهای ۱۹۸۵-۱۹۸۹ کویت تولید خود را دو برابر کرد و امارات عربی متحده حدود ۷۲/۲ درصد و عربستان به میزان ۶۷/۷ درصد افزایش تولید داشته اند (جدول شماره ۲).

جدول ۲- تولید کشورهای عضو اوپک (میلیون بشکه در روز)

	۱۹۸۹	۱۹۸۵	درصد افزایش ۱۹۸۹ به ۱۹۸۵
الجزایر	۰/۷	۰/۷	-
اکوادور	۰/۳	۰/۳	-
گابن	۰/۲	۰/۲	-
اندونزی	۱/۲	۱/۲	-
ایران	۲/۸	۲/۸	۲۷/۲
عراق	۱/۴	۲/۸	۱۰۰/۰
کویت*	۰/۹	۱/۸	۱۰۰/۰
لیبی	۱/۰	۱/۱	۱۰/۰
نیجریه	۱/۵	۱/۶	۶/۷
قطر	۰/۳	۰/۴	۳۳/۳
عربستان سعودی*	۳/۱	۵/۲	۶۷/۷
امارات عربی متحده	۱/۱	۱/۹	۷۲/۷
ونزوئلا	۱/۵	۱/۷	۱۳/۳
جمع	۱۵/۴	۲۱/۷	۴۰/۹
مابعات گازی	۱/۹	۱/۹	-
جمع نفت خام و مابعات گازی	۱۷/۳	۲۳/۶	۳۶/۴

* شامل ۵۰ درصد تولید منطقه بیطرف

به این ترتیب کویت و امارات عربی کاهش قیمت ها را با افزایش حجم صادرات به خوبی جبران کردند، ولی کشورهای دیگر که طی جنگ قیمت سال ۱۹۸۶ بیشترین صدمه را دیدند، آنهايي بودند که با جمعیت زیاد بیشترین احتیاجات مالی را داشتند. کشورهای چون ایران، عراق، الجزایر، ونزوئلا، اندونزی و نیجریه. جدول شماره (۳) تفاوت فاحش بین سطح تولید و درآمد نفت هر عضو اوپک را با توجه به جمعیت آنها نشان می دهد.

جدول ۳- تولید و درآمد سرانه کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۸۹

	جمعیت (میلیون نفر)	تولید نفت (بشکه / سرانه)	درآمد (دلار / سرانه)
الجزایر	۲۴/۱	۱۰/۶	۲۲۵/۱
اکوادور	۱۰/۳	۱۰/۷	۱۰۶/۷
گابن	۱/۳	۵۶/۱	۹۲/۳
اندونزی	۱۷۷/۲	۲/۵	۳۱/۶
ایران	۵۳/۸	۱۹/۱	۲۱۹/۷
عراق	۱۸/۲	۵۶/۲	۸۳۵/۲
کویت*	۲/۱	۳۲۸/۵	۴۷۴۰/۰
لیبی	۴/۴	۸۹/۲	۱۳۷۸/۲
نیجریه	۱۲۶/۱	۴/۶	۷۰/۶
قطر	-/۴	۳۷۴/۶	۵۶۴۱/۰
عربستان سعودی*	۱۴/۲	۱۳۲/۷	۱۶۸۵/۳
امارات عربی متحده	۱/۶	۴۴۷/۴	۶۶۴۵/۲
ونزوئلا	۱۹/۴	۳۲/۱	۴۵۰/۷
جمع	۴۵۳/۱	-	-

* شامل ۵۰ درصد تولید منطقه بیطرف

تولید سرانه نفت در سال ۱۹۸۹ بین ۲/۵ بشکه برای اندونزی تا ۴۴۷/۴ بشکه در مورد امارات عربی متحده متغیر است و درآمد سرانه نفت از ۳۱/۶ دلار در مورد اندونزی تا ۶۷۴۵/۲ دلار در مورد امارات عربی در تغییر

می باشد. درآمد سرانه کشورهای دیگر بین این دو رقم آمده مثلاً برای ایران ۲۱۹/۷ دلار، الجزایر ۲۲۵/۱ دلار، عراق ۸۳۵/۲ دلار و عربستان ۱۶۸۵/۲ دلار بوده است.

چنانچه کاهش قیمت های گاز مایع و گاز طبیعی را نیز در نظر بگیریم، کسری درآمد کشورهای عضو اوپک از ۳۲۰ میلیارد دلار نیز متجاوز خواهد بود. نکته قابل اهمیت این است که کاهش قیمت نفت پس از دوران بحرانی ۱۹۷۹-۸۰ که به سقوط قیمت ها در سال ۱۹۸۶ انجامید، موجب شد که سطح مالیات ها بر روی فرآورده های نفتی در کشورهای صنعتی افزایش قابل توجهی یابد.

بر اساس مطالعه ای که توسط آژانس بین المللی انرژی (IEA) به عمل آمده است، در کشورهای عمده عضو سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه (OECD) مالیات بر قیمت های خرده فروشی بنزین اتومبیل از رقم ۴۲/۷ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۶۰/۴ درصد در نیمه اول سال ۱۹۹۰ رسیده است. در سال ۱۹۸۶ جهش شدیدی در مالیات ها مشاهده شد که هم زمان با کاهش قیمت های نفت بود و رقم افزایش در سال ۱۹۸۸ به حداکثر ۶۰/۶ درصد رسید. روند مشابهی در سایر کشورهای صنعتی که مورد مطالعه آژانس انرژی قرار گرفت، مشاهده شده است. بررسی وضعیت هر کشور به طور جداگانه نشان می دهد که تفاوت عمده ای بین اروپا که مالیات سنگینی بر بنزین اتومبیل وضع می کند تا ایالات متحده آمریکا که سطح مالیات ها خیلی پائین است، وجود دارد. مالیات کشورهای کانادا و ژاپن در سطحی بین اروپا و ایالات متحده آمریکا قرار دارد.

در سه ماهه دوم سال ۱۹۹۰ عامل مالیات در قیمت های بنزین اتومبیل بین رقم پائین ۲۸/۶ درصد در آمریکا تا حداکثر ۷۷/۱ درصد در ایتالیا که بالاترین رقم مالیات بر بنزین اتومبیل میان کشورهای عضو OECD را دارد، در نوسان است، چنانچه وضعیت استثنایی ایالات متحده آمریکا را به حساب نیاوریم، متوسط نرخ مالیات بر روی بنزین اتومبیل در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در حدود ۶۳/۹ درصد می باشد. به عبارت دیگر دو سوم مبلغ پرداختی در تلمبه خانه های بنزین، مالیاتی است که این دولت ها در کشورهایشان وضع کرده اند.

لطیفه گویی حاضر جواب اظهار نظر کرده است که در کشورهای صنعتی یک اتومبیل سوار باید برای ماشین خود در حقیقت مالیات مخلوط با اندکی بنزین بپردازد.

سطح مالیات ها در کشورهای عضو سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه (OECD) بنحوی بود که قیمت های خرده فروشی بنزین اتومبیل در دهه ۱۹۸۰ تقریباً تغییری نکرد. چون متوسط قیمت خرده فروشی بنزین اتومبیل در منطقه سازمان مزبور در نیمه اول سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۰/۴۵۱ دلار در هر لیتر بود، (بالاترین رقم طی ده سال) و در مقایسه با سال ۱۹۸۰ که قیمت در سطح ۰/۴۳۱ دلار برای هر لیتر قرار داشت و در سال ۱۹۸۶ که به حداقل ۰/۳۶۷ دلار هر لیتر رسید، بیشتر بوده است. همزمان شاخص قیمت های واقعی نفت وارداتی در کشورهای عضو آژانس بین المللی انرژی (IEA) (بر اساس اسعار ملی هر کشور و به قیمت های روز) از مبنای ۱۰۰ در سال ۱۹۸۵ و رقم ۹۲/۳۲ در سال ۱۹۸۰ به رقم ۵۵/۵۸ در نیمه اول سال ۱۹۹۰ کاهش یافت. در همین دوره قیمت های اسمی نفت خام از ۳۲/۷۴ به ۱۷/۶۳ دلار برای هر بشکه سقوط نمود.

این امر نشان داد که کاهش شدید قیمت های نفت خام طی دهه ۱۹۸۰ و به ویژه سال ۱۹۸۶ منجر به افزایش مالیات های نفت در کشورهای صنعتی شد و درآمد نفتی از کشورهای تولید کننده به کشورهای وارد کننده منتقل گردید. به عبارت دیگر میزان کاهش درآمد تولید کننده نفت به همان اندازه سبب افزایش درآمد کشورهای وارد کننده نفت شد. علاوه بر این، یکی از عواقب بحران خلیج فارس صرف نظر از فراهم کردن موجبات نابودی کویت و عراق، تخصیص ده ها میلیارد دلار هزینه نظامی توسط کشورهای حوزه خلیج فارس و دیگر کشورها بوده است.

اغلب کشورهای عضو اوپک اکنون خود را تا اندازه ای در شرایطی بحرانی تراز قبل از اشغال کویت توسط عراق می یابند. به عبارت دیگر، خود را مواجه با احتیاجات مالی بیشتر و بدهی مالی سنگین تری می بینند.



جدول شماره ۴ سهم مالیات در قیمت‌های بنزین اتومبیل (درصد)

۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۸۱
۶۸/۰	۶۷/۳	۶۵/۲	۶۵/۳	۶۵/۱	۶۳/۸	۵۵/۲	۵۲/۲	۵۳/۳	۵۳/۳
۷۶/۹	۷۶/۲	۷۲/۶	۷۷/۰	۷۵/۳	۷۳/۹	۵۷/۳	۵۲/۷	۵۸/۰	۵۸/۰
۶۵/۹	۶۲/۵	۶۲/۳	۶۵/۹	۶۵/۳	۶۷/۶	۳۹/۲	۳۰/۸	۳۲/۵	۳۲/۵
۷۷/۱	۷۶/۲	۷۵/۹	۷۸/۷	۷۸/۲	۷۸/۲	۶۵/۶	۵۹/۵	۶۹/۴	۶۹/۴
۶۸/۲	۶۷/۹	۶۷/۶	۷۰/۶	۶۹/۳	۶۶/۷	۵۶/۰	۲۸/۸	۵۲/۳	۵۲/۳
۶۵/۴	۶۵/۸	۶۵/۰	۶۲/۳	۶۲/۸	۶۱/۵	۲۸/۷	۲۸/۱	۲۸/۷	۲۸/۷
۶۴/۲	۶۳/۱	۶۳/۶	۶۷/۱	۶۲/۱	۶۳/۹	۵۲/۹	۵۲/۲	۲۶/۳	۲۶/۳
۲۶/۲	۲۶/۲	۲۶/۶	۲۶/۶	۲۴/۶	۲۳/۹	۳۷/۲	۳۲/۹	۳۶/۷	۳۶/۷
۲۲/۶	۲۶/۳	۲۲/۸	۳۹/۲	۳۶/۲	۲۳/۰	۲۵/۰	۲۶/۳	۲۲/۵	۲۲/۵
۲۸/۶	۳۰/۳	۳۰/۰	۳۱/۲	۳۰/۸	۲۲/۷	۲۳/۷	۱۲/۰	۱۱/۲	۱۱/۲
۶۰/۳	۶۰/۲	۵۰/۶	۶۰/۶	۵۹/۲	۵۸/۵	۲۶/۳	۲۱/۷	۲۲/۷	۲۲/۷

منبع: آژانس بین‌المللی انرژی - قیمت‌های انرژی و مالیات‌ها طی سه ماهه دوم سال ۱۹۹۰

■ کاهش شدید قیمت‌های نفت طی دهه ۱۹۸۰ و به ویژه سال ۱۹۸۶، منجر به افزایش مالیات بر فرآورده‌های نفتی در کشورهای صنعتی شد و درآمد نفت را از کشورهای تولیدکننده به کشورهای مصرف‌کننده منتقل کرد.

■ متوسط نرخ مالیات بنزین در کشورهای عضو OECD (به استثنای آمریکا) حدود ۶۴ درصد قیمت آن است.

تصور می‌گردد باطل است اگر کشورهای جهان سوم تولیدکننده نفت منتظر تدوین راه حلی برای بحران اقتصادی و یا بهبود شرایط بد مالی خود توسط کشورهای غربی باشند. این مساله ربطی به کشورهای واردکننده نفت ندارد، و تنها خود کشورهای تولیدکننده باید به فکر باشند.

بدون تردید برخی از رهبران جهان غرب از طبیعت حیاتی این مساله آگاهند و حتی ممکن است کمک‌های ناچیزی برای رفع مشکل بنمایند، ولی واضح است که در وهله اول و بالاتر از همه، کشورهای تولیدکننده نفت باید برای دفاع از مصلحت خویش به شرکت خود در این مسابقه نابودکننده اضافه تولید و نزول قیمت‌ها که در سالهای اخیر برپا بوده است، خاتمه دهند.

در مورد پروژه‌هایی که پس از آخرین جنگ دز خلیج فارس مطرح شده و در طی آن‌ها صندوقی نیز توسط کشورهای صنعتی و مؤسسه‌های بین‌المللی ظاهراً با هدف کمک به کشورهای خاور میانه برای بازسازی و توسعه اقتصادی پیش‌بینی شده است، جز با بدگمانی نمی‌توان برخورد کرد. قبل از آن که راجع به کمک مالی این کشورها صحبت شود، عقل سالم حکم می‌کند که قدم اول

برای جلوگیری از بروز این گونه مسائل و موانع، بدون تردید همکاری بین‌المللی در این مورد بسیار لازم است. مشروط بر این که همکاری حقیقی و امکان‌پذیر باشد. در عین حال چیزی که بیشتر مطلوب و شاید ضروری‌تر است، همکاری بین خود تولیدکنندگان نفت است.

آغاز این همکاری می‌تواند با ایجاد تفاهم در سطح قیمت‌ها که خود مرتبط با نیازهای کشورهای مزبور برای توسعه اقتصادی و همینطور سرمایه‌گذاریهایی مورد نیاز جهان در این زمینه باشد، فراهم شود، به شرط آن که میزان آن برای کشورهای مصرف‌کننده نیز معقول باشد. در شرایط فعلی قیمت مناسب در حد ۲۵ دلار در هر بشکه است.

در این مورد می‌توان گفت که همکاری‌های شمال و جنوب ابتدا از طریق همکاری بین جنوب-جنوب آغاز شده که در واقع همکاری بین خود کشورهای عضو اوپک از یک سو و با کشورهای تولیدکننده نفت غیر اوپک از سوی دیگر، بوده است. بنابراین ضرب‌المثل قدیمی خداوند به کسانی کمک می‌کند که خودشان به خود کمک کنند. این گفته در هیچ کجا مانند اینجا مصداق ندارد.

تمامی پیش بینی ها نشان می دهد که چنانچه تدابیر لازم برای توسعه تولید نفت در داخل ایالات متحده آمریکا اتخاذ نشود، روند کنونی افزایش واردات نفتی آمریکا از کشورهای حوزه خلیج فارس ادامه یافته و تا سال ۲۰۰۰ به حدود ۴۰ درصد واردات این کشور خواهد رسید. از این رو، مقامات مسئول آمریکائی به وضوح قصد دارند تا بر منابع نفتی منطقه کنترل مستقیم داشته و از هرگونه افزایش قیمت خارج از کنترل خود جلوگیری کنند.

قبل از بحران خلیج فارس تخمین زده می شد که کشورهای عضو اوپک برای سرمایه گذاری بین سال های ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۵ به ۵۸ میلیارد دلار احتیاج دارند تا ظرفیت تولید خود را به حد کافی و برابر با افزایش تقاضا توسعه دهند. اکنون پس از صدماتی که به تأسیسات نفتی عراق و کویت وارد آمد، سرمایه گذاری لازم به میزان قابل توجهی باید افزایش یابد و پیش بینی می شود برای کشورهای عضو اوپک مبلغی در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار لازم باشد.

باید قبول تعدیل در قیمت های نفت باشد تا درآمد مورد نظر از منابع خود آن کشورها تامین شود.

نتیجه گیری

مسلم است که کشورهای صنعتی مسائل نفتی را تنها از دید خود و با توجه به علائق کشورشان مورد ارزیابی قرار می دهند و برای این منظور عمدتاً حداقل هزینه و امنیت واردات را در نظر می گیرند. شرکت های بین المللی نفت نیز با توجه به اهداف ثابت خود که همانا به حداکثر رساندن منافع و تداوم بخشیدن به نقش خود به عنوان اداره کنندگان صنایع در بخش انرژی است، مسائل را دنبال می کنند.

در مورد کشورهای صادر کننده نفت جهان سوم، منافع اصلی کوتاه مدت و میان مدت آنها در استفاده از ثروت خودشان در جهت توسعه اقتصادی، تعدد منابع تولید و آماده شدن برای زمان پس از نفت، منحصر می شود.

در فرهنگ نفت، دیده ها فقط بر مسائل مربوط به قیمت ها و برآورد تقاضاها متمرکز می شود و اهداف اصلی به فراموشی سپرده می شوند.

بحث های تمام نشدنی بر سقف تولید اوپک و سهمیه ها این سوء تفاهم را ایجاد می کند که هدف های اولیه کشورهای عضو اوپک باید بر پایه تولید حداکثر استوار باشد، گویی آنها در شکستن رکورد المپیک با هم رقابت دارند. در واقع بهره برداری از نفت در کشورهای جهان سوم مسائل خاص خود را دارد و مسئولیت خاصی را بر دوش رهبران و اقتصاد دانان آن کشورها تحمیل می کند. هنگامی که پژوهشگران و مدیران کشورهای در حال توسعه، در دانشگاه های غرب، اقتصاد نفت را مطالعه می کنند و یا در شرکت های بین المللی نفت آموزش می بینند، طبیعی است که مسأله آنها در کسب معلومات و تجربه لازم مشابه آنچه برای همکلاسان غربی وجود دارد، خواهد شد.

خوشبختانه در طی سال های اخیر کشورهای تولید کننده موفق به آموزش هزاران تکنسین و اقتصاددان واجد شرایط شده اند و حتی بعضی از آنها به جدی پیشرفت کرده اند که دیگر دلیلی برای غبطه خوردن نسبت به همپازان خود در اروپا و آمریکا و غیره ندارند. اما از طرفی، وقتی این مدیران در

بست های پر مسئولیت شرکت های مالی کشورشان در تهران، الجزیره، لائوس یا کاراکاس به کارگمارده می شوند به سرعت به این حقیقت واقف می شوند که برخلاف همکاران خود که برای شرکت های نفت بریتانیا، شل و یاسکون کار می کنند، وظایف آنها تنها به اداره کردن کارمندان و مدیر خوب بودن محدود نشده، بلکه باید بار مسئولیت آموزش مالی، صنعتی و توسعه اقتصادی کشورهای متبوع خود را نیز بدوش بکشند.

غیر از این هم انتظار نمی رود. تا وقتی که نفت همچنان بخش عمده ای از ارز خارجی اغلب این کشورها را تأمین می کند و تا هنگامی که شرکت های ملی نفت، بزرگترین مؤسساتی هستند که در کشورهای صادر کننده فعالیت دارند، این امر صادق است.

در کشورهای توسعه یافته، گروه انی ENI (شرکت ملی نفت ایتالیا) در زمان انریکو مانه ای (رجل معروف نفتی ایتالیا) مسائل مشابهی، هرچند در ابعاد کوچک تر، را تجربه کرده است.

امروزه اقتصاددانان و رهبران سیاسی در تمام کشورهای در حال توسعه و تولید کننده نفت با مسائل خاصی روبرو هستند و مجبورند کوشش جدی در فرار از تبعیض حاکم بر مطبوعات نفتی به عمل آورند و مسائل مربوط به نفت را در چهارچوب ضرورت توسعه اقتصاد ملی خود مجدداً مطرح نمایند. متأسفانه برخی از اقتصاددانان جهان سوم اجازه می دهند تا در این بازی کشیده شوند و در ساختن سناریوهائی در زمینه جوانب متفاوت تجارت جهانی انرژی شرکت می کنند. اما هرگز پاسخی به دو سؤال مهم دریافت نمی کنند: اولاً چرا کشورهای آسیایی، آمریکای لاتین و آفریقا همچنان جزو کشورهای در حال توسعه باقی مانده اند، در حالی که چند دهه از تولید و صدور نفت و گاز آنها می گذرد؟ و ثانیاً چه روزی و چگونه؟ بالاخره مارک تاسف بار «توسعه نیافته» را از نامشان حذف می کنند؟

بی نظمی و آشوبی که روزانه قیمت های تک محموله نفت و سهمیه اوپک را تحت الشعاع قرار داده، باعث شده که اصل مسئله نقش نفت و درآمد حاصل از آن در فرآیند توسعه کشورهای تولید کننده، نامربوط تلقی شده و اکثراً نادیده گرفته شود. موضوع آن قدر حائز اهمیت هست که تنها به ارائه آن در سمینارها اکتفا نشود و جا دارد آنان که با مسائل انرژی سرو کار دارند، به طور دائم و ریشه ای با مسئله مزبور در تماس باشند.

نقش نفت در توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای تولید کننده مسئله ای حیاتی است و در کشورهای صنعتی نیز نباید بهانی اندک برایش قائل شوند. بحران های نفتی طی سال های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، ۱۹۷۸-۱۹۷۹ و ۱۹۹۰-۱۹۹۱، به خوبی نشان داد که تهدید مداوم بر عرضه جهانی نفت بیشتر به مشکلات اقتصادی، محرومیت اجتماعی و عدم ثبات سیاسی کشورهای تولید کننده نفت مربوط بود تا آماده بودن فیزیکی نفت.

اگر مسئله اساسی به فراموشی سپرده شود و مبانی تعیین قیمت نفت احتیاجات مالی کشورهای صادر کننده را تأمین نکند، در مقابل برای خالی شدن منابع طبیعی بایان پذیر این کشورها جانشینی در نظر گرفته نشود، هیچ گونه پیشرفت واقعی در هماهنگ کردن نقطه نظرها و رسیدن به توافق در جهت حفظ منافع ملی کشورهای تولید کننده و وارد کننده نفت به عمل نخواهد آمد.

بدون تردید بحث پیرامون قیمت ها و تولید و همچنین امنیت عرضه نفت مورد نیاز کشورهای وارد کننده، بحثی مهم و اجتناب ناپذیر است. ولی اگر واقعیات، مشکلات و ضرورت توسعه کشورهای صادر کننده نفت در نظر گرفته نشود، هیچ بحث و صحبتی مفهوم حقیقی و ابعاد واقعی خود را نخواهد یافت. ندیده گرفتن جوانب اساسی سیاست انرژی مانند این است که دانسته یا ندانسته در بحث یک طرفه ای گرفتار شوند و درگیر روابطی غیر متعادل گردند که قربانیان آن در اصل نسل های فعلی و آینده کشورهای صادر کننده نفت و گاز خواهند بود، و آن ها که در حال حاضر جزء کشورهای صادر کننده نفت هستند در آینده دیگر چنین نقشی نخواهند داشت.